

بسم الله

دگردیسی ذهن‌ها: تبدیل ذهن پردازشگر به دالانِ اطلاعاتِ نامفید

یادداشتی از حسام‌الدین مطهری

منتشر شده در شماره ۳۱۵-۳۱۳ مجله جهان کتاب

با همه گیر شدنِ سوادِ خواندن و نوشتن و محاسبه از دوره‌ای به بعد، امکانی برای عموم مردم فراهم شد تا حقوقِ خود را مطالبه کنند، در جریانِ معاملاتِ دقتِ بیشتری به خرج بدهند و از همه این‌ها مهم‌تر: جریانِ پویای اندیشه‌ورزی را گسترش دهند. این جریان با افزودنِ کلماتِ تازه یا بهره‌گیری از کلمات در جای درست اتفاق می‌افتاد. البته ملتِ ما همواره بیش از آن که ملتی استوار بر داشته‌های مکتوب باشد، ملتی شفاهی بوده است. فولکورِ ما، شب‌نشینی‌های گذشتگانِ ما و بداهه‌گویی‌های ما در گذشته و در امروز جوک‌سازی‌های سریع و بزنگاه، نشرِ فوری شایعه و... گواه این ادعا است. متأسفانه ما محتوای مکتوبِ دندان‌گیری تا بعد از غلبهٔ اسلام در ایران نداریم و هر آن‌چه بعد از آن داریم، عموماً برای خواص جامعه و در گستره‌ای محدود بوده است.

اما امروز اوضاع تفاوت کرده است. اگرچه همچنان وجهِ شفاهی ملت بر وجه مکتوب غلبه دارد، اما ابزارهای ارتباطی نوین که پایه‌ای نوشتاری دارند (یا محدودیت‌های خاصِ اعمال‌شده در ایران بهره‌گیری از بسترهای صوتی و تصویری را دشوار کرده است)، به افرادِ بیشتری امکانِ نشرِ عقاید و افزودنِ محتوا داده‌اند. اگر بخواهیم کمی به عقب بازگردیم، این روند از زمان ظهور اولین روزنامه‌ها و جراید در ایران آغاز شد. در دوره‌های بعد تا دوره‌ای که نامش را «انفجار اطلاعات» یا «انقلابِ ارتباطات» می‌توان گذاشت، تقریباً باز هم نوشتن و ثبت کردن امتیاز و توانایی مختص گروهی محدود است. کتاب‌ها و جراید را گروهی می‌نوشتند که سطحِ دانش و تفکرشان از عامهٔ جامعه بالاتر بود.

پس از ظهور پدیده‌های ارتباطی نوین مثل اینترنت و فرزندانِ آن مثل وب‌سایت و وبلاگ، امکانِ نوشتن برای افرادِ بیشتری فراهم شد. راه‌اندازی یک وبلاگ در اوایل دههٔ ۸۰ شمسی برای هر فردی با هر سن و سطحِ سواد امکان‌پذیر بود. هیچ کس برای این کار به گذراندنِ دوره‌ای خاص در حوزهٔ اصولِ نگارش یا دریافتِ مجوز سیاسی-اجتماعی نیاز نداشت.

اتفاقی که در وبلاگ‌ها می‌افتاد این بود که افراد طی یک برنامهٔ منظم یا نامنظم، به تولید محتوا می‌پرداختند. کم‌کم ویژگی‌های دیگری نیز بر جذابیتِ این پدیدهٔ نوظهور افزود؛ مثلاً لینک دادن به دیگران و ایجاد ارتباط در بستر «بده-بستان»،

آشنایی‌های نامحدود در بستر چت و ایمیل و... شاید استارت‌آپ‌ها همین جذابیت‌های کوچک را زمینه‌راه‌اندازی شبکه‌های جدید ارتباطی قرار دادند و ایده‌شان را از همین جا گرفتند. هر چه بود، در اواسط دهه ۸۰ دوران افول وبلاگ‌ها (که تا آن زمان به نفوذ، تأثیرگذاری و اعتبار جدی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی دست یافته بودند) آغاز شد. با ظهور شبکه‌هایی نظیر فیس‌بوک، فرندفید، توئیتر و... که بر آوارهای به جا مانده از «اورکات» سوار بودند و تجربه‌های آن شبکه تعطیل شده را آنالیز کرده بودند، تولید محتوا تغییراتی جدی یافت.

اگر در وبلاگ‌ها «خواننده» و «نظردهنده» تأثیرپذیر و به تبع تأثیرگذار بود، در شبکه‌های اجتماعی خواننده جای خود را به «کیف‌کننده»، «مرورکننده» و «تشویق‌کننده» داد. حتی هنوز هم اگر یکی از این ملت مکتوب‌گریز بخواهد محتوایی ناچیز و سطحی در بستر شبکه‌های اجتماعی تولید کند در نوشتار به مختصرسازی و جعل تعابیر اختصاری و مغلوط روی می‌آورد تا هر چه بیشتر زحمت نوشتن را کم کند. در عوض افزایش سرعت نشر اطلاعات، محتواها هرچه بیشتر به سمت ادبیات هیجانی، لحن‌ها یا مواضع انگیزشی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اعتراضی رفت. چیزی که در ظاهر اتفاق افتاد، افزایش سرعت انتقال اطلاعات و جذب مخاطب و افزودن بر گستره تأثیرگذاری بود، اما از سوی دیگر، محتوای تولید شده در شبکه‌های اجتماعی در قیاس با وبلاگ‌ها و روزنامه‌ها و مجلات و کتاب‌ها، هر چه بیشتر به سمت مینی‌مالیسم و گاه بی‌معنایی، بی‌هدفی یا خودنمایی پیش رفت. اگر روزنامه‌نگار، نویسنده یا وبلاگ‌نویس به دنبال نشر افکارش بود و طبیعتاً از داشتن مخاطب هم کیفیت می‌شد، کاربر شبکه اجتماعی از بیشتر و سریع‌تر تشویق شدن و توهیم تأثیرگذاری لذت می‌برد. سرعت تولید محتوا در شبکه‌های اجتماعی به حدی است که مطالب به زودی در میان دیگر مطالب گم می‌شوند. در این سرعت کاربران از یکدیگر انتظار واکنش مثبت دارند، بنابراین رفتار ریاکارانه و دغل‌بازانه زمین‌کشت مناسبی یافته است. در زمانی که حضورتان در اینترنت را نمی‌توانید پنهان کنید، کاربران دیگر از شما انتظاراتی دارند بدون آن که از شرایطی که در آن قرار گرفته‌اید با خبر باشند. چه باید کرد؟ یا با پاسخی سرسری و لایکی از سر اجبار توپ را به آن‌ور میز می‌رانید یا بی‌محلی می‌کنید و منتظر بی‌محلی هم می‌مانید.

در قدم بعد و با ظهور شبکه‌های جدید اجتماعی که فضای متن‌محور کمتری دارند و بیشتر تصویرمحور هستند، بار دیگر می‌توان نگران یک بازگشت فروپاشنده تاریخی بود. جامعه‌ای که طی ده سال اخیر و با فراگیری استفاده از گوشی‌های موبایل به تماشاگر کلیپ‌های خنده‌دار و فاقد محتوای مفید تبدیل شده بود، نه به عنوان یک متخصص، نه در جایگاه یک صاحب‌ایده، بلکه به عنوان کاربری که به دنبال لذت و وقت‌گذرانی است رو به شبکه‌هایی مانند اینستاگرام و پینترست آورد. شبکه‌هایی که دیگر محتوای چندانی برای عرضه نداشتند و از این حیث، حجم «اندیشه» تولید یا بازتولید شده و عرضه شده در آن‌ها به مراتب نسبت به رسانه‌های مکتوب کاهش یافته بود. امروز نشانه‌های فروپاشی متأثر از دل‌سپردن و وادادن برابر شبکه‌های اجتماعی نه فقط در ال‌ای‌دی گوشی یا تبلت، بلکه در قفسه کتابفروشی‌ها هم به چشم می‌آید. اگر دیروز مخاطبان کم‌سواد کتابفروشی‌های موقتی و نمایشگاهی کتاب‌های «مجموعه خنده‌دارترین اس ام اس‌ها» را می‌خریدند، امروز

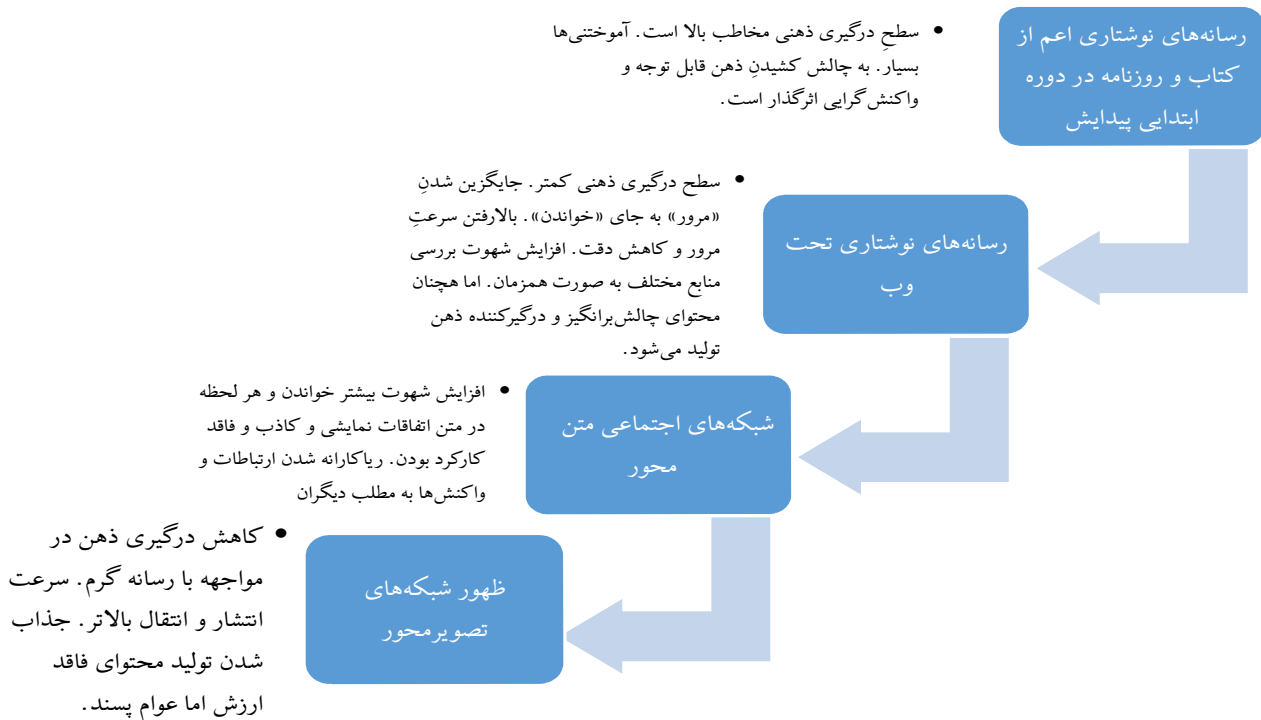
خوش‌پوش‌هایی با پرستیژ یک دانشجو پای کتابی پول می‌دهند که فرزندِ عقب‌مانده پدر و مادری ناشناس از جنسِ وب است.

بسیاری از کارشناسانِ ارتباطات معتقدند شبکه‌های اجتماعی نوعی «رسانه» اند. اما تصور می‌کنم رسانه چیزی است که انتقال‌دهنده مفهوم و اندیشه‌ای تازه باشد و بتواند با نشرِ اندیشه در قالب‌های مختلفِ تصویری، متنی، صوتی و ترکیبِ آن‌ها، هوشیاری تازه‌ای به مخاطب بیخشد. چیزی که در شبکه‌های اجتماعی می‌بینیم، در واقع نوعی اقتناعِ دسته‌جمعی و ارضایِ زودگذر است. مخاطب هر لحظه به مرور شبکه‌های اجتماعی تمایل دارد و لحظه‌ای را از دست نمی‌دهد. او برای دانستنِ بیشتر و مفیدتر این چنین تشنه نیست، بلکه هوسِ دیده شدن دارد و دیده شدن را در دیدن یافته است. لایک می‌کند تا لایک شود. دنبال می‌کند تا دنبال شود. عواملِ مختلفِ روانی، اجتماعی، سیاسی و... ممکن است در تولید این نوع تازه از انسان دخیل باشد. عواملی که به نظرم امروز وقتِ بررسی و کشفِ آن‌ها است. پاسخ دادن به این سؤال که «چرا کاربرِ اینترنت حاضر است از هر وقتی برای رجوع به چیزی که منفعتی ندارد استفاده کند؟» بسیار مهم است. بسیاری از کاربرانِ اینترنت به دنبالِ جذابیت‌های ارتباطی تازه‌اند، نه حلِ مسائلِ ذهنی یا کشفِ یک رازِ انسانی یا یافتنِ پاسخِ یک ابهامِ علمی یا حتی آموختنِ راهی تازه برای بهبودِ کیفیتِ زندگی. آن‌ها به شبکه‌های اجتماعی رجوع مداوم دارند چون از فراموش شدن می‌هراسند. مدتِ کوتاهی فراغت از این شبکه‌ها بی‌درنگ کاربر را از یادِ دیگر کاربران خواهد برد. کاربرانِ شبکه‌های ارتباطی و اجتماعی مسائل خود را با همه در میان می‌گذارند. حریمِ خصوصی خود را تا حدِ زیادی آشکار می‌کنند، تجربه‌های شخصی را به اشتراک می‌گذارند و کمتر امرِ پنهان و نهانی برای خود و خانواده‌شان محفوظ می‌دارند.

سؤالِ ذهنی جدی من آن است که آیا می‌توان بی‌تردید فناوری‌ها و گجت‌ها را «ارتباطی» یا «تعاملی» توصیف کرد؟ بعید می‌دانم. ارتباط در فرهنگِ فارسی معین این‌گونه تعریف شده است: «ربط دادنِ چیزی به چیزی، بستگی، پیوستگی، رابطه» اما کافی است کاربر شبکه‌های اجتماعی یک هفته بدونِ دسترسی به وب باشد تا از یادِ برود و حتی کسی خبری از او نگیرد. اما در پیوستگی و ارتباطِ سنتی، آدم‌ها را کلام، نگاه، رفت و آمد، نیاز، منافع و احساسات به شکلی مداوم به هم پیوند می‌زند. حتی اگر تعاملی بودنِ فناوری‌های جدید را بپذیریم، به جرأت می‌توان ادعا کرد که درصدِ بالایی از تعاملات در این شبکه‌ها جعلی و بی‌فایده‌اند. نبودنِ شان چیزی از زندگی نمی‌کاهد و بودنِ شان چیزی بر انسانیتِ آدمی نمی‌افزاید.

نزولِ تدریجی عمقِ محتوا در شبکه‌های اجتماعی -ارتباطی و دسترس‌پذیر شدنِ شان برای افرادِ مختلف موجب شده است شایعات بستری مناسب‌تر برای گسترش بیابند. غلط‌های املائی و انشایی و دستوری و باورهای بی‌پایه گسترش پرشتابی گرفته‌اند که البته از سویی به خاستگاهِ کاربران باز می‌گردد. بالأخره بسیاری از آن‌ها خروجیِ مدارس و دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی این مملکت‌اند که ساختارش بنا شده بر جعلِ دانش و حفظیاتِ موقتی است که در نتیجه سطحی است و پر از اشتباه. این روزها فقط کافی است مروری بر کامنت‌های معتبرترین و پرمخاطب‌ترین سایت‌ها یا شبکه‌های اجتماعی بیندازیم و به تأمل بنشینیم.

آنچه در مجموع روی داده است را سعی کرده‌ام در تصویر زیر نشان بدهم:



شاید در نگاه اول و به زعم بسیاری، همانگونه که تلویزیون و رادیو دشمن یا رقیب جدی مطالعه کتاب نشده‌اند (که من این طور فکر نمی‌کنم) شبکه‌های اجتماعی نیز مانعی بر سر راه مطالعه نباشند. اما آنچه امروز می‌خواهم درباره‌اش هشدار بدهم، نابودی مطلق مطالعه است.

حتی کاربرانی که در شبکه‌های اجتماعی از مطالعه حرف می‌زنند، ناخودآگاه در فضایی از «خواندن» (که فرایندیست درگیرکننده ذهن) سخن به میان می‌آورند که کمترین درگیری ذهنی را بر نمی‌تابد و در شتابی سرسام‌آور به دنبال پر کردن ناچیزترین اوقات بشر مدرن است. پس گفتن از کتابخوانی در این فضا، تنها امری دکوری و لوکس و شاید اگر کمی بی‌انصاف باشیم، اندکی خودنمایانه است.

فناوری‌های ارتباطی تا لحظه‌ای که امکان پر کردن یک خلأ را فراهم آورند، می‌توانند مفید باشند. اما بشر در حق خود زیان کار است و حد و مرزی نمی‌شناسد. سازندگان فناوری‌ها نیز به اوقاتی که کاربران تلف می‌کنند نمی‌اندیشند چون منافع اقتصادی و بعضاً سیاسی و اجتماعی قابل توجهی از غفلت کاربران نصیب‌شان می‌شود. تجارت اطلاعات، امروز تجارتی قابل توجه است.

اما همه این‌ها حاشیه است. هشدار جدی من درباره نابودی مطالعه طی فرایندی است که شرحش رفت. اگر روزی محتوایی تولید می‌شد، امروز دیگر محتوای چندانی هم تولید نمی‌شود. گویی جهان چیز جدیدی برای عرضه ندارد جز اینکه غریبه‌ها را برای گفتگو در بستر وب به هم متصل کند، دروغ‌هایشان را به هم برساند، یا در سطحی بالاتر بستری برای عرض اندام و خودنمایی نخبگان یا شبه‌نخبگان جامعه ایجاد کند و توهم مخاطب‌داشتن به آن‌ها بدهد. اتفاقی که در حال وقوع است، نه فقط کم شدن فرصت مطالعه و کتابخوانی، نه فقط به حاشیه رفتن کتاب، که گسترش بی‌سوادی است. چیزی که شاید بتوان از آن با تعبیر «تخمیر مغزها» یاد کرد. این که کتابخوانی گسترش یابد و رقم سرانته مطالعه افزایش یابد امری جداست. می‌خواهم گردبادی سیاه و غرنده را نشان‌تان بدهم که سوی ما می‌آید و در وقت هجوم سؤال و جواب نمی‌کند و تبعیض قائل نمی‌شود.

مسیری که تا امروز طی شده است و معمولاً هم خاستگاه آن جامعه سطحی امریکا بوده است، مسیری است که روز به روز بیشتر از قبل فضا را برای اندیشیدن تنگ‌تر می‌کند. ما به زودی شهروندانی خواهیم داشت که بی‌منطق، بی‌تفکر و با اذهانی مشوش و پر از شایعه خواهند بود و توان تجزیه و تحلیل مسائل را نخواهند داشت. نخبگان چگونه واداده در مواجهه با دلبری‌های شبکه‌های تعاملی همچنان قابل اتکا هستند؟ آیا می‌توان به برداشت‌ها و قضاوت‌های آن‌ها تکیه کرد؟ در فضایی که هر کسی به خود اجازه می‌دهد و فرصت بی‌مانع دارد تا دیگران را قضاوت کند و بدون در نظر گرفتن ملاحظات مختلف به نشر ناراستی‌ها پردازد، خشک و تر با هم خواهند سوخت. گویی سرعت انتقال اطلاعات هر چه بیشتر می‌شود، از عمق و صداقت‌شان کاسته می‌شود و در عین حال لبه‌هایشان برای فرورفتن در فرضیات و اعتقادات تیزتر می‌شود. این‌ها میوه شبکه‌های ارتباطی نوین است. شبکه‌هایی که استفاده به جا از آن‌ها ممکن بود مفید باشد، ولی حد و مرزی برایش مشخص نشده است. البته که فیلتر کردن و مسدود کردن آن‌ها چاره کار نیست. قطعاً با چالش انسانی و تفکری، باید با تفکر مواجهه داشت.

کل حزب بما لدیهم فرحون. شاید از این رو باشد که من نسخه بازگشت به کتابخوانی را شفاف‌بخش می‌دانم. دانایی، غریب عصر ما و اعتدال (نه به معنای سیاسی‌اش) گم‌شده زمانه ما است. ما برای بازیافتن آن‌ها چاره‌ای جز رجوع به کتاب نداریم. هر چه مخاطب عام را در میان انبوه تصاویر و شبه‌تولیدات بدون اصالت نوشتاری رها کنیم، هر چه مخاطب را شناور در امواج هجوم اطلاعات نامفید بگذاریم، بی‌شک، رفته رفته جامعه‌ای خواهیم داشت که اذهان عموم شهروندان بی‌حوصله، شتاب‌زده، کم‌توان در تعقل و تعمق، و نسبت به دانایی کاذب (انباشت اطلاعات نامفید در ذهن بدون هرگونه پردازش) و جریان انتقال جهنده آن‌ها هوسناک خواهد بود. نخبگان جامعه هم بی‌شک از اثرات متقابل طیف سطحی جامعه به دور نخواهند بود و اگر خود نیز دنیای ذهنی‌شان را بر اساس زیست‌بوم شبکه‌های ارتباطی نوین بسازند، باید فاتحه آینده را خواند.

بشر فناوری مدرن، بشر اسکرول‌باز و لایکر و فالور، ذهنی چون دالان دارد. اطلاعات پرحجم، مکرر و سریع وارد دالان می‌شود و بی‌توقف عبور می‌کند. ته این دالان اگر هیچ و پوچ نباشد، لااقل هیجان‌زدگی و هرهری شدن است. اما بشر

مطالعه گر، ذهن پردازشگر دارد. ذهن پردازشگر است که جامعه بهبودیافته آینده را می‌سازد و به کمال انسانی و به وحدت آرمان‌های انسانی می‌اندیشد.

گسترش غلط‌های املائی، خدشه‌دار شدن رسم‌الخط و زبان فارسی، از میان رفتن اندیشه‌ورزی پویا، سوق یافتن جامعه به سمت هیجان‌زدگی و التهاب‌های ناگهانی و زودگذر، نادیده‌انگاشتن واقعیت‌ها، تنها بخشی از عوارض نابودی مطالعه در جامعه است.

اگر چاره‌اندیشی نکنیم، این مهندسان و سرمایه‌گذاران فناوری‌های نوین هستند که برای مرحله بعدی زندگی ما تصمیم می‌گیرند. بعد از اینستاگرام نوبت چیست؟

فروردین ۱۳۹۴

hesam@hmotahari.com

<http://www.hmotahari.com>